



د. فاطمه

«فاطمه نواب صفوی فرزند شهید نواب صفوی، قبل از پیروزی انقلاب در آمریکا مشغول تحصیل بود. در آستانه پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه‌ها شتافت و با سردار شهید دکتر چمران در بسیاری از صحنه‌های نبرد حاضر بود. همسرش در همان سالیان آغازین دفاع مقدس به شهادت رسید. در گفت و شنودی که از نظر می‌گذرانید، او به بازگویی پاره‌ای از خاطرات خویش از شهید سرافراز دکتر چمران پرداخته است.»

«شهید چمران در قامت یک فرمانده»

در گفت و شنود شاهد یاران با فاطمه نواب صفوی

شخصیت ایشان یکی از مصادیق جمع اضداد بود...

«تک‌زنی» را دادند. شکل انجام این مأموریت اینگونه بود که ما در مواضعی که دشمن داشت هزارگاهی به صورت پراکنده، به سوی مواضع دشمن شلیک می‌کردیم. این باعث می‌شد که تا حدی جرئت پیشروی از آنها گرفته شود. علاوه بر این چند ماه بعد کار تهیه گزارش از خطوط را به من محول کردند که انجام این کار توسط یک زن سنت شکنی بود. از لطافت روح و عطف و مهریانی شهید چمران بگویند. اگر کسی سیره رئوفانه ایشان را از نزدیک مشاهده و لمس می‌کرد به سختی می‌توانست باور کند که ایشان یک فرمانده نظامی و شخصیت جنگ‌آور است و این یکی از مصادیق جمع اضداد در شخصیت ایشان بود. خاطرم هست پس از یکی از عملیاتها یکی از رزمندگان به یک اسیر عراقی سیلی زده بود. ایشان به قدری از عمل این فرد برآشفته و ناراحت شد که اگر کسی نمی‌دانست تصور می‌کرد یکی از سربازان تحت امر خودش، سیلی خورده است. مورد دیگری که در این مورد به یاد دارم این است که ایشان یک روز به اتفاق «یوسف مرتضی» (یکی از رزمندگان جنبش امل که برای جنگ به ایران آمده بود) به قلب آرایش جنگی دشمن حمله کرد. ایشان هیچگاه یک فرمانده صرف نبود، بلکه هنگامی که تصمیمی را اتخاذ می‌کرد و فرمانی می‌داد، خودش به همراه بسیجیان و سربازان ساده خط مقدم می‌جنگید. به هر حال ایشان در آن روز به یوسف



نقطه که کمتر مورد کنترل آنها بود، به داخل قبرستان می‌رفتم و تا مدتها بر سر مزار آنها می‌نشستم و گریه می‌کردم. البته ایشان در مقطعی که لبنان بودند از زبان امام موسی صدر نکات زیادی درباره پدرم شنیده بودند زیرا امام موسی صدرا در دوستان پدرم در قم بودند و پدر ایشان آیت الله سید صدرالدین صدر نیز از جمله حامیان پدرم و فعالیت‌های فداانان اسلام بود. نوع همکاری شما با شهید چمران و مأموریت‌های محوله از سوی ایشان به شما در ایام جنگ تحمیلی چگونه بود؟ ملاک ایشان در بها دادن به افراد و محول کردن مسئولیت به آنان، تنها توانائی و استعداد ایشان بود نه جنسیت. خاطرم هست قبل از آغاز جنگ برای شرکت در جشن روز ملی لیبی به این کشور دعوت شده بودم. البته من به لحاظ اینکه سران این کشور در مسئله ربودن امام موسی صدر مورد اتهام بودند، تمایلی به رفتن نداشتم، اما دکتر چمران مرا به این سفر ترغیب کردند و گفتند اگر بتوانی در دیدار با قذافی تا حدی مسئله ربودن امام موسی را پیگیری کنی بسیار خوب است و بعد هم با توجه به اینکه چندین مرتبه با امام موسی صدر به لیبی سفر کرده بودند، اطلاعاتی را در مورد وضعیت سیاسی و فرهنگی این کشور به من دادند. این در حالی بود که کسی جرئت نمی‌کرد مأموریت سخن گفتن با قذافی در مورد مسئله امام موسی صدر را به یک مرد بدهد چه برسد به من که یک زن بودم. مشهور شده بود که اگر کسی با قذافی سخن بگوید جان به در نمی‌برد. اما ایشان با اطمینان این مسئله را به من محول کردند که بحمدالله با موفقیت هم انجام شد. در روزهای آغازین جنگ تحمیلی من در لبنان بودم و سریعاً خودم را به ایران رساندم. سراغ دکتر را گرفتم که گفتند در خوزستان است. با سرعت خودم را به ایشان که در استانداری خوزستان مستقر بودند، رساندم و گفتم که مایلیم در کنار سایر برادران در دفاع کشور سهیم باشیم. ایشان فوراً دستور دادند تا اسلحه لازم را در اختیار من قرار دهند و سپس به بنده و تعدادی از برادران مأموریت

چگونه با شهید دکتر چمران آشنا شدید؟ من و همسرم در سال ۱۳۵۶ در آمریکا تحصیل می‌کردیم و به موازات آن هم با انجمن‌های اسلامی فعال در آنجا همکاری داشتیم. به یاد دارم که در یکی از سمینارهایی که توسط همین انجمنها برگزار گردید، یکی از سخنرانان پیرامون فعالیت‌های «حرکه المحرومین» در جنوب لبنان و نقش امام موسی صدر و دکتر چمران در شکل‌گیری آن مجموعه و تداوم فعالیت‌های آن، سخن گفت و من برای اولین بار نام دکتر را آنجا شنیدم. در سال ۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب که به ایران بازگشتم، ایشان هم از لبنان به ایران آمدند و من با علاقه و دودادور، فعالیت‌های ایشان را دنبال می‌کردم تا اینکه جریان کردستان پیش آمد و با توجه به شوری که در آن مقطع برای حضور در عرصه‌های مختلف کمک به انقلاب در من و بسیاری دیگر وجود داشت، به سوی کردستان رفتم. خاطرم هست قبل از رسیدن به کردستان، یکی از عناصر نظامی از دکتر چمران به شدت بدگویی می‌کرد و مثلاً می‌گفت او در لبنان بسیاری از فلسطینی‌ها را کشته یا تارومار کرده است. سخنان این فرد موجب شد تا نسبت به دکتر ذهنیتی منفی پیدا کنم و اولین دیدار حضوریم با ایشان، که در آن برهه فرماندهی نیروهای نظامی را در کردستان داشتند، به سردی برگزار شود و در مجموع رغبت چندانی به همکاری با ایشان در خودم احساس نمی‌کردم. ۲ ماه بعد مسافرتی به لبنان داشتم که همسر دکتر هم همراه من بودند. من در مدت حضور در جنوب لبنان، علمی‌الخصوص در محدوده تشکل حرکه المحرومین، واقعاً به کذب بودن سخنانی که در مورد عملکرد دکتر در جنوب لبنان از آن فرد شنیده بودم، پی بردم و این را از الطاف خدا می‌دانم. کاملاً مشهود بود که مردم جنوب، علمی‌الخصوص کودکان یتیم جنوب لبنان پس از امام موسی صدر، به دکتر به چشم یک پدر و حامی رؤف نگاه می‌کنند. شاید اغراق نباشد اگر بگویم که برخی از آنها ایشان را تا سر حد پرستش دوست داشتند. به هر حال رفع آن ذهنیت منفی در جریا این سفر و نیز دوستی نزدیک با همسر محترم ایشان موجب شد که ارتباط من با ایشان بسیار نزدیک شود. شهید چمران درباره شخصیت شهید نواب صفوی چه می‌گفتند؟

ایشان به من می‌گفتند، «من پدر تو را بسیار دوست دارم. در ایامی که فداانان اسلام را اعدام کردند و در قبرستان مسگر آباد تهران به خاک سپردند، من با اینکه نوجوان بودم هر روز نزدیک غروب، به رغم اینکه آن محوطه تحت نظر مأموران بود، از یک

خاطر هست پس از یکی از عملیاتها یکی از رزمندگان به یک اسیر عراقی سیلی زده بود. ایشان به قدری از عمل این فرد برآشفته و ناراحت شد که اگر کسی نمی دانست تصور می کرد یکی از سربازان تحت امر خودش، سیلی خورده است

استخر خفه شد و از دنیا رفت که موجب تأثر شدید ایشان شد. وقتی دکتر به لبنان آمدند و مستقر شدند خانمشان هم مدتی با ایشان در لبنان ماندند، اما با توجه به شرایطی که لبنان داشت نتوانستند دوام بیاورند و به آمریکا برگشتند وقتی ایشان به دکتر گفته بودند که چرا به فکر فرزندانمان در آمریکا نیستید؟ دکتر در پاسخ گفته بودند که، «تمام بچه های یتیم جنوب لبنان فرزندان من هستند و من تفاوتی میان این بچه ها و فرزندان خودم قائل نیستم.» بعد از چندی هم آن خانم از دکتر جدا شد. مدتی بعد ایشان به توصیه امام موسی صدر با خانم «غاده جابر» که اهل جنوب لبنان بودند ازدواج کردند. درباره ویژگی های رفتاری ایشان در محیط خانواده باید بگوییم مهم ترین خصیصه ایشان عدم تحمیل کاری به همسرشان بود. ایشان هیچگاه به همسرش تکلیف نکردند که حتماً باید از لبنان به ایران بیاید یا همسرشان با رغبت و علاقه شخصی انجام دادند. هرگاه در منزل بودند بخش قابل توجهی از کارهای منزل را خودشان انجام می دادند. مثلاً به یاد دارم یک بار که به منزلشان رفته دیدم که ایشان مشغول شستن ظروف خانه هستند. همسرشان نقل می کردند هنگامی که می خواستند با دکتر ازدواج کنند خانواده شان که از ثروتمندان جنوب لبنان و از مخالفین این ازدواج بودند، به دکتر گفته بودند که: «آیا شما می دانی که دختر ما خدمتکار دارد و قبل از اینکه از خواب بیدار شود، خدمتکار صبحانه اش را آماده کرده و بعد از بیدار شدن اتاقش را مرتب می کند؟ دکتر گفته بود که من ممکن است نتوانم برای دختر

برخی از بزرگان نسبت به او از صمیم دل ایراز علاقه می کردند. خانم دکتر نقل می کردند که: یک بار که در اوایل جنگ آقا (مقام معظم رهبری) به جبهه تشریف آورده بودند، صبح سر سفره در حضور دکتر و برخی دیگر از فرماندهان و رزمندگان فرمودند، «من ایشان (دکتر چمران) را از برادرم بیشتر دوست دارم.» همسر ایشان در ادامه نقل کردند که من بعد از این جریان از دکتر سؤال کردم، «واقعاً آقای خامنه ای شما را از برادرشان بیشتر دوست دارند؟» دکتر گفتند، «بله، لطف ایشان به من بسیار بیشتر از یک برادر نسبت به برادر است.» ویژگی دیگر ساده زیستی به مفهوم واقعی کلمه است. نیاز به ذکر ندارد که وقتی فردی همچون دکتر، جان خود را که ارزشمندترین سرمایه هر فرد است آنگونه در لبنان و ایران در

دستور داد تا یکی از تانکهای دشمن را که در برابرشان قرار داشت، مورد هدف قرار دهد. گلوله با تانک اصطکاک کمی پیدا کرد و همین موجب شد که تانک منفجر نشود. دکتر که تا این لحظه تصور می کرد کسی درون تانک نیست، ناگهان مشاهده کرد که عده ای از سربازان عراقی از درون تانک بیرون پریده اند و مشغول فرار هستند. ایشان با دیدن این صحنه سریعاً فریاد می زد که: شلیک نکنید. اما ملاحظه همراهان یا صادی ایشان را نمی شنوند یا اشتباه می شنوند و شلیک می کنند و آن چند سرباز کشته می شوند. از آن به بعد دکتر هرگاه که این حادثه را به یاد می آورد و ذکری از آن می کرد با ناراحتی و حسرت خاصی می گفت، «واقعاً حیف شد که آنها کشته شدند.» طبیعی است وقتی کسی نسبت به سربازان دشمن این اندازه مهر و رأفت به خرج می دهد، نسبت به سربازان خودی چقدر محبت و عاطفه دارد. من بارها می دیدم که وقتی بسیجیها با ظاهر خاکی و آشفته از خط مقدم باز می گشتند، دکتر با یک دنیا محبت، آنها را در آغوش می گرفت. واقعاً برای حفظ جان بچه ها برای دکتر خیلی اهمیت داشت. یاد هست که ایشان در یکی از جلسات با فردی از فرماندهان به شدت اختلاف نظر پیدا کرده بود. من وقتی پس از جلسه علت آن مشاجره را سؤال کردم، گفت، «مثل اینکه برای این آقا جان بچه ها اهمیتی ندارد چون پیشنهادهایی می دهد که مستلزم تلفات جانی زیاد است. به دست آوردن حداکثر نتیجه با حداقل تلفات و هزینه همیشه در برنامه ریزی ها و تصمیم گیری ها مورد نظر ایشان بود و ما در تاریخ جنگ تحمیلی هم می بینیم که عملیاتی که زیر نظر



شما خدمتکار بگیرم تا این کارها را انجام دهد، اما قول می دهم که خودم همیشه قبل از بیدار شدن ایشان صبحانه اش را آماده کنم و اتاقش را هم مرتب کنم و تا پایان عمر هم به این عهد خودشان پایبند بودم.

آخرین دیدارشان با دکتر کی و کجا اتفاق افتاد؟ آخرین بار ایشان را ۲ هفته قبل از شهادت در مقر جنگهای نامنظم دیدم. در آن ملاقات قسمتهایی از یک مقاله را که در موضوع «شهادت» نوشته بودم برای ایشان خواندم و او آرام اشک می ریخت.

در طول سالهای پس از شهادت دکتر چمران، او چقدر در زندگی شما حضور دارد؟

باید اذعان کنم در مقطعی که ما با ایشان به سر بردیم چیزهایی آموختم که ما را در تمامی عمر هدایت و راهبری می کند. اگر چه من شاگرد خوبی برای ایشان نبودم، اما حقاً خیلی از ایشان چیز یاد گرفتم، همیشه هم خدا را به خاطر این نعمت شکر کرده ام، البته تمام کسانی که حتی مدتی کوتاه با دکتر بوده اند، چنین حالتی دارند. همان گونه که اشاره کردم او جاذبه عجیبی داشت و تمامی اطرافیان او متأثر از سیره و منش او بودند.

طبق اخلاص می گذارد، طبیعی است که گرایش و تعلق به مظاهر دنیا ندارد. ایشان در شرایطی که وزیر دفاع بود در طبقه کوچک یکی از ساختمانهای متعلق به نخست وزیر سکونت داشت. به یاد دارم عصر یکی از روزهای ماه مبارک رمضان وقتی به منزل ایشان رفتم، دیدم که برای افطار تنها غذایی که در آن خانه وجود دارد، نان و پنیر و هندوانه است! دیگر ویژگی بارز سلوک رفتار ایشان، روحیه همسان انگاری خود با سربازان و بسیجیان ساده، در مقام نبرد با دشمن بود. به وضوح روشن بود که چیزی که دکتر را کسل می کند برخی جلسات توجیهی و برنامه ریزی در پشت جبهه است و همیشه لحظه شماری می کرد تا این جلسات تمام شود و او بتواند با رساندن خود به خطوط مقدم، همپای تمام رزمندگان بجنگد. حتی روزهایی هم که نبرد با شدت جریان داشت دکتر علاقه ای به نشستن در مقرهای فرماندهی نداشت و همان روزها هم قدم زنان و یا با ماشین به خطوط سر می زد و با بچه ها ملاقات می کرد.

قدری از سلوک رفتاری شهید چمران در خانواده بگویید. دکتر یک بار در آمریکا ازدواج کردند که مادر همسرشان روحیه و مشرب عرفانی خاصی داشت و ایشان به لحاظ همین ویژگی علاقه خاصی به این خانم داشتند. از ازدواج اولشان صاحب فرزند شدند که یکی از آنها در زمان اقامت دکتر در لبنان در

ستاد جنگهای نامنظم انجام شده، همه با حداکثر موفقیت و حداقل تلفات بوده است. مورد دیگری که من مایلیم به عنوان مصداقی از لطافت روحی ایشان به آن اشاره کنم این است که من در تمام مدتی که منطقه بودم به موازات انجام وظایفم، به عکسبرداری از سوزهای جنگی اعم از مناطق جنگی و عملیات و رزمندگان و برخی مناظر طبیعی می پرداختم. این کار سخت مورد تشویق شهید چمران قرار گرفت زیرا معتقد بود اینها به عنوان اسناد جنگ باقی خواهند ماند. خاطر هست که گاهی اوقات که من برخی تصاویر مربوط به مناظر طبیعی مثل کوه و دشت یا گلها را به ایشان نشان می دادم تا مدتها به آنها خیره می شدند و با علاقه و رغبت خاصی به آنها نگاه می کردند که نشان از روح عرفانی ایشان داشت.

بارزترین ویژگی های شخصیتی دکتر چمران به نظر شما کدامند؟

خصائل و صفات حمیده ایشان به حدی است که واقعاً انتخاب مشکل است. امام من سعی می کنم که به چند مورد اشاره کنم. اولین ویژگی، جاذبه قوی و فوق العاده ایشان بود. گذشته از افراد معمولی که به خودی خود در اولین دیدار شیفته ایشان می شدند، حتی برخی از دشمنان و بدخواهان دکتر در ملاقات با او ناخواسته جذب ایشان می شدند. حتی من شاهد بودم که